

مسئله خفای الهی از دیدگاه جان شلنبرگ و پل موزر

سکینه محمدپور*

امیرعباس علیزمانی**

چکیده

برای برخی از مردم، این که خدا وجود دارد چندان روشن نیست. آن‌ها براهین سستی برای وجود خداوند را اصلاً قانع‌کننده نمی‌یابند. آن‌چه ممکن است بدتر از آن باشد، این است که بعضی از مردم با خلوص نیت در جست‌وجوی خداوند هستند، اما او را نمی‌یابند و ناچار می‌شوند با احساس ناخشنودی و دلسردی، این جست‌وجو را رها کنند. «خفای الهی» نامی است که فلاسفه بر این پدیده نهاده‌اند. جان شلنبرگ، فیلسوف معاصر، معتقد است که خفای الهی، الحاد را توجیه می‌کند. پل موزر فیلسوف تحلیلی معاصر، برعکس جان شلنبرگ، نه تنها معتقد نیست که خفای الهی، الحاد را توجیه می‌کند بلکه اساساً از نظر او خفا ویژگی لازم و ضروری مثبت خدای یهودی-مسیحی است.

ما در این مقاله به بررسی و مقایسه دیدگاه‌ها و دلایل این دو فیلسوف معاصر درباره مسئله خفای الهی می‌پردازیم و اعتبار برهان خفای الهی در توجیه الحاد را با توجه به نظرات این دو فیلسوف مورد بررسی قرار می‌دهیم. نتایجی که از بررسی‌های انجام‌شده در این مقاله به دست می‌آید از این قرارند که اولاً برخلاف دیدگاه موزر مسئله خفای الهی نیازمند توجیه و استدلال به طور کلی است؛ ثانیاً استدلال شلنبرگ بر مبنای خفای الهی از سوی خداپاوران قابل پاسخ‌گویی است و نمی‌تواند الحاد را توجیه کنند.

* دانشجوی دکتری کلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان) (نویسنده مسئول)

Mohammadpour_S62@yahoo.com

** دانشیار گروه فلسفه دین، دانشگاه تهران، تهران، ایران، Amir_Alizamani@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۱۹

کلیدواژه‌ها: خفای الهی، خداباوری، الحاد، باور، ناباوری عقلانی.

۱. مقدمه

یکی از مسائل مهمی که در دوران معاصر علیه خداباوری به کار گرفته شده است مسئله خفای الهی است. برای بسیاری از مردم، این که خدا وجود دارد به طور کلی روشن نیست. آن‌ها براهین سنتی برای وجود خداوند را اصلاً قانع کننده نمی‌یابند. آن‌چه ممکن است بدتر از آن باشد، این است که بعضی از مردم با خلوص نیت آشکار در جست‌وجوی خداوند هستند، اما او را نمی‌یابند و مجبور می‌شوند با احساس ناخشنودی و دلسردی، این جست‌وجو را رها کنند.

بسیاری از افراد حیرت‌زده و حتی نگران می‌شوند وقتی با این مسئله مواجه می‌شوند که خداوند (از دیدگاه آن‌ها اگر خدایی وجود داشته باشد) وجودش را به اندازه کافی واضح نساخته است. آن‌ها معتقدند که خداوند نشانه‌ها و شگفتی‌های خاصی را که یقیناً نتوان آن را به عوامل موجود در جهان امکانی (موجوداتی غیر از خداوند) نسبت داد و قابل اطمینان برای همه باشد، ارائه نکرده است. این مسئله نگرانی‌های زیادی را در مورد حقیقت واقعی وجود افراد و ارزش و هدف این وجود برای آن‌ها ایجاد می‌کند. همچنین طبق نظر بعضی از افراد این مسئله قرینه خوبی علیه وجود خداوند است. «مسئله خفای الهی» نامی است که فلاسفه بر این پدیده نهاده‌اند. اخیراً ملحدان به مسئله خفای الهی به عنوان مبنای الحاد متوسل شده‌اند.

مفهوم خفای خداوند می‌تواند دست کم به سه طریق تفسیر شود: (۱) ابهام در وجود خداوند؛ (۲) غیر قابل درک بودن ذات خداوند؛ (۳) ناتوانی ما از پی بردن به الگوی دقیق عملکرد خداوند در جهان.

در مورد مسئله خفای الهی فقط خفا در معنای اول مطرح است؛ یعنی در حقیقت این معنا مورد نظر است که حقیقت وجود خداوند قابل درک است اما خداوند دلایل کافی برای کسب معرفت به وجود خود از سوی انسان‌ها را در اختیار آن‌ها قرار نمی‌دهد. تمام آن‌چه که در این مسئله مطرح است این است که ما می‌توانیم انتظار داشته باشیم که خداوند روشن‌تر از این باشد (Schellenberg, 2006: 4).

مسئله خفای الهی را نیز می‌توان به دو صورت مسئله وجودی و مسئله شناختی مطرح

کرد:

خداباوران اعتقاد دارند که سرزندگی آن‌ها مبتنی بر ارتباط شخصی و جمعی آن‌ها با خداوند است؛ اما از دیدگاه بسیاری از خداباوران چنین ارتباط قابل تشخیصی وجود ندارد. خداوند اگر نه در واقع، حداقل در تجربه پنهان است. این موضوع را می‌توان مسئله وجودی خفای الهی نامید.

مسئله وجودی یک بحران ایمان را شکل می‌دهد. برای کسانی که این مسئله برایشان مطرح است، این طور به نظر می‌رسد که وجودشان هیچ هدایت شخصی از جانب خداوند دریافت نمی‌کند. زندگی آن‌ها صرفاً از سوی موج‌های برخاسته از طبیعت غیرشخصی تغییر می‌کند. به نظر می‌رسد که خداوند اهمیتی به آن‌ها نمی‌دهد. جهان به عنوان یک جایگاه نامناسب بی‌احساس به نظر می‌رسد؛ بنابراین ناامیدی در مورد زندگی نتیجه طبیعی مسئله وجودی خفای الهی است (Schneider and Moser, 2002: 1).

برای بسیاری از افراد این سؤالات مطرح می‌شود که چرا خداوند روشن‌تر از این نیست؟ و اگر خداوند وجود دارد چرا خداوند دلیل کافی برای «وجود خودش» را در اختیار ما قرار نمی‌دهد؟ بسیاری از خدانا‌باوران خفای خداوند را به عنوان قرینه خاموشی برای عدم وجود خدا در نظر می‌گیرند. این موضوع یک مسئله شناختی را بر مبنای خفای الهی به وجود می‌آورد (Moser, 2004: 42).

موضوع بحث ما در این مقاله مسئله شناختی خفای الهی است. ما در این مقاله مسئله شناختی خفای الهی را از دیدگاه دو فیلسوف معاصر، جان شلنبرگ و پل موزر بررسی می‌کنیم و به توضیح دیدگاه‌ها و دلایل این دو فیلسوف درباره این موضوع می‌پردازیم.

۱.۱ پیشینه تحقیق

این مسئله که خداوند گاهی اوقات از انسان‌ها پنهان است از قرن‌های اولیه مسیحیت در آثار متکلمان مسیحی همانند آنسلم مطرح شده است؛ اما به‌کارگیری آن به عنوان دلیلی به نفع الحاد به طور بسیار گسترده در دوران معاصر توسط جان شلنبرگ فیلسوف معاصر کانادایی انجام شده است. این فیلسوف در بعضی از آثار خود مخصوصاً در کتاب *خفای الهی و خرد انسان* مسئله خفای الهی را مورد تبیین و بررسی قرار داده است.

پس از انتشار این کتاب نقدهای متعددی در مقالات گوناگونی از سوی فلاسفه دین در

غرب از جمله دنیل هوارد اشنایدر، رابرت لئه، داگلاس هنری و اندرو کلیسن و دیگران علیه دیدگاه‌های شلنبرگ درباره مسئله خفای الهی مطرح شد. پل موزر، یکی از فلاسفه دین معاصر، در بعضی از کتب و مقالاتش سعی کرده است تبیین متفاوتی را از مسئله خفای الهی ارائه دهد. گرچه او عموماً در آثارش به طور مستقیم به بررسی نظرات شلنبرگ درباره مسئله خفای الهی نمی‌پردازد، اما چون هر دو فیلسوف تبیین متفاوتی را از یک مسئله ارائه می‌دهند بررسی و مقایسه دیدگاه‌های آن‌ها درباره آن مسئله، ضروری به نظر می‌رسد.

۲. دیدگاه شلنبرگ درباره مسئله خفای الهی

از نظر شلنبرگ دلایل خفای الهی اغلب در بررسی دلایل موافق و مخالف وجود خداوند ذکر نشده باقی می‌مانند. این غفلت مخصوصاً در مواردی که افراد خودشان را از پاسخ دادن به سؤال درباره وجود خداوند ناتوان می‌یابند و به سمت لادری‌گرایی متمایل می‌شوند بیش‌تر رخ می‌دهد. از نظر شلنبرگ چنین افرادی به این موضوع توجهی ندارند که خفای الهی و بی‌پاسخ ماندن جست‌وجوی آن‌ها در معرفت به خداوند خودش می‌تواند قرینه‌ای برای الحاد فراهم کند و نباید به لادری‌گرایی منتهی شود (Schellenberg, 2004: 30).

جان شلنبرگ مسئله خفای الهی را در آثار متعددی بررسی کرده است که مهم‌ترین آن‌ها کتاب *خفای الهی و خرد انسان* است. وی در این کتاب قوی‌ترین دلیل خود را برای توجیه مسئله خفای الهی، بر مبنای مفهوم عشق الهی ارائه می‌کند.

۱.۲ پیش‌فرض‌های شلنبرگ درباره مسئله خفای الهی

ضروری‌ترین پیش‌فرض‌های استدلال شلنبرگ درباره مسئله خفای الهی را می‌توان به صورت زیر بیان کرد:

۱. اعتقاد، غیرارادی است؛ زیرا ما به چیزی اعتقاد پیدا می‌کنیم که دلیلی برای اعتقاد به آن داشته باشیم؛ بنابراین اعتقاد به طور اختیاری و تصادفی برای انسان رخ نمی‌دهد بلکه نیازمند قرینه است؛

۲. انسان‌ها آزادی اراده دارند. به این معنا که بسیاری از اعمال خود را از روی اختیار و اراده انجام می‌دهند و باید پاسخ‌گوی اعمال ارادی خود باشند؛

۳. قرائن مرتبط با مسئله خفای الهی (به استثنای قرائنی که در تبیین این استدلال مورد

استناد قرار گرفته‌اند) اعم از قرائن مرتبط با نفی وجود خداوند و قرائن مرتبط به اثبات وجود خداوند، به وضوح مورد تأیید نیستند و نمی‌توانند هیچ‌یک از دو طرف را رد یا اثبات کنند (Schellenberg, 2006: 9-12).

۲.۲ تبیین استدلال شلنبرگ درباره مسئله خفای الهی

شلنبرگ در این استدلال بر مفهوم عشق الهی متمرکز می‌شود. از دیدگاه او:

۱. اگر خداوند کاملاً مهربان باشد و عشق او به وجودهای انسانی یک عشق کامل باشد او همانند والاترین عشق‌های انسانی مایل به برقراری ارتباط با انسان‌ها به خاطر خیریت و ارزش ذاتی خود آن ارتباط خواهد بود؛

۲. چون عشق الهی تبعیض‌ناپذیر است او خواهان برقراری ارتباط با تمام انسان‌ها خواهد بود؛

۳. چون خیریت خود ارتباط دلیل تمایل خداوند به برقراری آن است پس در هر زمانی که فرد قابلیت و استعداد برقراری ارتباط با خداوند را داشته باشد خداوند باید بنخواهد که با او ارتباط برقرار کند و نباید هیچ زمانی وجود داشته باشد که شخص مستعد برقراری ارتباط با خداوند، در ارتباط با خداوند با شکست مواجه شود؛

۴. چون ارتباط یک پدیده دوطرفه است بنابراین تا خود انسان‌ها نخواهند نمی‌توانند وارد ارتباط با خداوند شوند (ibid: 17-27).

شلنبرگ از موارد فوق قضیه زیر را نتیجه می‌گیرد:

P_1 : اگر خدا وجود داشته باشد و کاملاً مهربان باشد پس برای هر فرد انسانی S در زمان t ، اگر S در t مستعد ارتباط شخصی با خداوند باشد، S در t در موقعیتی است که با خداوند ارتباط برقرار کند (یعنی بتواند از طریق انتخاب، در t چنین کند) مگر آنجایی که S از روی قصور در موقعیت مخالف در زمان t قرار گرفته باشد (ibid: 28).

قضیه فوق ظاهراً بیان می‌کند که اگر خدا وجود داشته باشد و کاملاً مهربان باشد هر انسانی در هر زمانی که مستعد ارتباط شخصی با خداوند باشد در صورتی که خودش به اختیار خود این ارتباط را انتخاب کند شرایط و موقعیت برقراری این ارتباط را خواهد داشت مگر این که از روی قصور کاری انجام داده باشد که در موقعیت برقرار نشدن ارتباط قرار گرفته باشد و امکان برقراری ارتباط برایش میسر نشود.

به نظر ما، شلنبرگ از مورد ۱ و ۲، مورد ۳ را نتیجه می‌گیرد؛ یعنی از ارزش ذاتی برقراری ارتباط خداوند با انسان‌های مستعد ارتباط و عشق تبعیض‌ناپذیر الهی به همه انسان‌ها نتیجه می‌گیرد که خداوند در همه زمان‌ها مایل به برقراری ارتباط با انسان‌های مستعد است. پس از آن، این قضیه به این صورت نقض موضوع می‌شود که خداوند در بعضی زمان‌ها نامتمایل به برقراری ارتباط با انسان‌های مستعد نیست. به نظر می‌رسد که او با توجه به این‌که عشق خداوند به انسان‌ها کامل است (مورد ۱) نتیجه می‌گیرد که خداوند نامتمایل به برقراری ارتباط با انسان‌ها نیست و چون قادر مطلق است و مانعی در برقراری ارتباط ندارد در محقق نشدن ارتباطش با بعضی از انسان‌ها قصور از جانب او نیست و بنابراین اگر انسان‌ها خودشان نیز قصوری نداشته باشند دلیلی برای عدم تحقق ارتباط با خداوند در مورد آن‌ها وجود ندارد.

شلنبرگ در مقاله «بازبینی مسئله خفای الهی» در مورد افرادی که از روی قصور در برقراری ارتباط با خداوند با شکست مواجه می‌شوند می‌گوید:

حضور خداوند برای آن‌ها شبیه نوری است که - هرچند مقدار درجه روشنایی آن (بر حسب قابلیت درک آن‌ها) می‌تواند متغیر باشد - باقی می‌ماند، مگر در مورد آن‌هایی که چشم‌هایشان را می‌بندند (3: Schellenberg, 2005).

۱.۲.۲ لوازم معرفت‌شناختی عشق الهی

شلنبرگ بر مبنای ادعاهایی که درباره رابطه عشق الهی و تحقق ارتباط الهی-انسانی مطرح می‌کند لوازم معرفت‌شناختی زیر را در مورد عشق الهی نتیجه می‌گیرد:

۱. لازمه ارتباط شخصی با خداوند این است که شخص به وجود خداوند اعتقاد داشته باشد؛

۲. چون اعتقاد غیرارادی است شخص نمی‌تواند از طریق انتخاب به اعتقاداتش بی‌افزاید. در نتیجه برای اعتقاد پیدا کردن به وجود خداوند باید موقعیت و زمینه این اعتقاد برای شخص فراهم باشد در غیر این صورت در موقعیت خداناباوران خواهد بود؛ بنابراین بر فرض P_1 اگر خداوند مایل به برقراری ارتباط با انسان‌ها باشد خداوند در صدد آن خواهد بود که سبب شود که انسان‌ها هرگز در موقعیت خداناباوران قرار نگیرند. به طور دقیق‌تر می‌توان چنین نتیجه گرفت:

P_2 : اگر خدا وجود داشته باشد و کاملاً مهربان باشد برای هر فرد انسانی S در زمان t ,

اگر S در t شخصاً مستعد ارتباط با خداوند باشد، S در t معتقد است که خداوند وجود دارد مگر تا جایی که S از روی قصور در t در موقعیت مخالف قرار داشته باشد (Schellenberg, 2006: 30-31).

این قضیه به این معناست که اگر خدای کاملاً مهربانی وجود داشته باشد، شخصی که در زمان خاصی توانایی برقراری ارتباط با خداوند را دارد، با توجه به این که لازمه برقراری ارتباط با خداوند اعتقاد به وجود اوست؛ اگر از روی قصور امکان برقراری ارتباط با خداوند را از دست نداده باشد، او در آن زمان به وجود خداوند اعتقاد خواهد داشت.

۳. اگرچه اعتقاد ضعیف هم می‌تواند به برقراری ارتباط با خداوند منتهی شود اما می‌توانیم انتظار داشته باشیم که خداوند قرائنی را فراهم کند که به طور مناسبی اعتقاد به وجود خداوند (آن را G بنامید) را حمایت می‌کنند و برای ایجاد اعتقاد کافی هستند؛ زیرا اگر قرائن کافی نباشند شخص محق خواهد بود که آن‌ها را ناکافی تلقی کند و بدون قصور آن‌ها را رد کند.

۴. در صورت فراهم شدن قرائن کافی باز هم شخص آزاد باقی خواهد ماند که در برابر قرائن کافی که خداوند برای اعتقاد فراهم می‌کند، مقاومت کند و بنابراین دیگر در موقعیت برقراری ارتباط شخصی با خداوند نباشد. می‌توان این مطلب را به صورت زیر بیان کرد:

P_2 : اگر خدا وجود داشته باشد و کاملاً مهربان باشد، پس برای هر فرد انسانی S و زمان t اگر S در t مستعد برقراری ارتباط به طور شخصی با خداوند باشد، S در t اعتقاد دارد که G ، بر مبنای قرائنی که موجب می‌شود G محتمل شود، مگر تا آنجایی که S از روی قصور در موقعیت مخالف در t قرار گرفته باشد (ibid: 35-38).

۲.۲.۲ عقلانیت ناباوری

از نظر شلنبرگ ناباوری عقلانی، یعنی ناباوری ناشی از عدم قصور، در جهان رخ می‌دهد. شلنبرگ معتقد است که این مطلب بدیهی است که افراد نامعتقد (ناباور) یعنی افرادی که (بنا به هر دلیلی که باشد و به هر نحوی که باشد) در اعتقاد به این که خدا وجود دارد (G) با شکست مواجه می‌شوند، در جهان وجود دارند.

ناباوری عقلانی در مسئله خفا به عنوان هر نوع از شکست در اعتقاد به وجود خداوند که نتیجه اعمال ناشی از قصور یا غفلت‌هایی از ناحیه شخص نیست، در نظر گرفته می‌شود؛ بنابراین این ادعا که ناباوری عقلانی رخ می‌دهد در حکم این ادعاست که به‌هر حال ناباوری

بعضی از نامعتقدان نتیجه اعمال ناشی از قصور یا غفلت‌های آن‌ها نیست و بنابراین آن‌ها به‌هیچ‌وجه درباره آن مقصر نیستند (ibid: 59).

شلنبرگ برای اثبات این‌که ناباوری عقلانی در جهان رخ می‌دهد مفهوم شک را بررسی می‌کند؛ یعنی سعی می‌کند عقلانیت شک را به عنوان یکی از مصادیق ناباوری اثبات کند و از آن عقلانیت ناباوری را نتیجه بگیرد.

او مفهوم شک را به منزله عدم قطعیت صدق بعضی از قضایا که نوعاً بر مبنای این اعتقاد که هم‌ارزی معرفتی بین آن قضیه و نفی آن حکم فرماست به‌وجود می‌آید، تحلیل می‌کند. شک ناشی از عدم قصور حکم فرما می‌شود اگر چنین اعتقادی از روی عدم قصور مورد اعتقاد واقع شود؛ بنابراین برای هر S باید گفت که اگر S از روی عدم قصور اعتقاد داشته باشد که هم‌ارزی معرفتی بین G و نقیض G حکم فرماست؛ پس S از روی عدم قصور درباره G در شک است.

او درباره این مسئله که چه نوع اعتقاداتی ناشی از عدم قصور است، معتقد است که چون ما فقط در مورد افعال اختیاری خود می‌توانیم به لحاظ قانونی مقصر باشیم، از این‌رو هیچ‌کس نمی‌تواند در مورد شکست‌های معرفتی غیراختیاری یا در مورد حقیقت عینی اعتقاد مقصر باشد (ibid: 60).

این قصورها با توجه به دیدگاه سوئین‌برن در کتاب *عقل و ایمان* می‌تواند ناشی از ضعف در جمع‌آوری مدرک مناسب یا ضعف در بررسی این‌که قضایای مورد استناد مبتنی بر تجربه یا عقل هستند باشد. همچنین خودفریبی می‌تواند شخص را به سمت پذیرفتن مدرک متناسب با دیدگاه شخصی و رها کردن مدرک مناسب سوق دهد. به‌کار نگرفتن شیوه‌های مناسب تحقیق نیز از نظر سوئین‌برن قصور در رسیدن به اعتقاد تلقی می‌شود (Swinburne, 1981: 45-46).

بنابراین می‌توان گفت که از نظر شلنبرگ اگر شخص در جمع‌آوری مدرک برای اعتقاد به موضوعی مسامحه کند یا از روی خودفریبی مدرک موجود را نپذیرد، در واقع از روی قصور، علم به آن موضوع پیدا نکرده است.

با به‌کار بردن این موضوع درباره مسئله شک دینی ناشی از عدم قصور، شلنبرگ نتیجه می‌گیرد که: S از روی عدم قصور درباره صدق G در شک است اگر (۱) S اعتقاد داشته باشد که هم‌ارزی معرفتی بین G و نقیض G حکم فرماست؛ و (۲) از روی علم (خودفریبانه یا غیرخودفریبانه) در این‌که این باور را در معرض بررسی کافی قرار دهد قصور نداشته

باشد (Schellenberg, 2006: 64).

از نظر شلنبرگ شک ناشی از عدم قصور حقیقتاً رخ می‌دهد. دلیل اصلی او بر این مدعا وجود لادری‌گرایان است. لادری‌گرایان ادعا می‌کنند که محال است بتوان با دلایل عقلانی حکم کرد که خدا وجود دارد یا خدا وجود ندارد؛ بنابراین آن‌ها به باورهای هم‌ارز معتقدند (ibid: 67).

شلنبرگ معتقد است که اگر لادری‌گرایی از روی قصور یا خودفریبی بود این قصور و خودفریبی افراد لادری‌گرا را به پذیرش یکی از طرفین این هم‌ارزی سوق می‌داد و بنابراین هم‌ارزی معرفتی از بین می‌رفت، درحالی‌که لادری‌گرایی مستلزم اعتقاد به باورهای هم‌ارز است؛ بنابراین شلنبرگ نتیجه می‌گیرد که لادری‌گرایی از روی قصور و خودفریبی نیست. و چون وجود لادری‌گرایی که نوعی شک است امری بدیهی است او نتیجه می‌گیرد که شک ناشی از عدم قصور و بنابراین ناباوری ناشی از عدم قصور یعنی ناباوری عقلانی رخ می‌دهد (ibid: 69).

می‌توان استدلال او را به لحاظ صوری این‌طور بیان کرد:

- (۱) شک نمونه‌ای از ناباوری است (شک بعضی از ناباوری‌هاست)؛
 - (۲) لادری‌گرایی نمونه‌ای از شک است (لادری‌گرایی بعضی از شک‌هاست)؛
 - (۳) لادری‌گرایی ناشی از عدم قصور است (چون اگر از روی قصور بود به سمت پذیرش یکی از طرفین هم‌ارزی کشیده می‌شد)؛
 - (۴) بعضی از شک‌ها ناشی از عدم قصور است (از ۳ و ۲)؛
 - (۵) بعضی از ناباوری‌ها ناشی از عدم قصور است (از ۴ و ۱)؛
 - (۶) ناباوری ناشی از عدم قصور (ناباوری عقلانی) رخ می‌دهد.
- بنابراین از بیان صوری فوق این‌طور به‌نظر می‌رسد که شلنبرگ از مقدماتی که پذیرفته است به‌ترتیب قیاس اقترانی حملی تشکیل می‌دهد و نهایتاً، نتیجه می‌گیرد که ناباوری عقلانی رخ می‌دهد.

۳.۲.۲ جمع‌بندی استدلال

با توجه به مطالبی که در قسمت اول درباره‌ی لوازم عشق الهی از دیدگاه شلنبرگ بیان شد این مقدمات به‌دست می‌آیند:

- (۱) اگر خدایی وجود داشته باشد، او کاملاً مهربان است؛

(۲) اگر یک خدای کاملاً مهربان وجود داشته باشد ناباوری عقلانی رخ نمی‌دهد؛ اما در قسمت دوم اثبات می‌کند که تالی ۲ غلط است و بنابراین قضیه زیر به دست می‌آید:

(۳) ناباوری عقلانی رخ می‌دهد؛

اما ۳ در ترکیب با ۲ نتیجه می‌دهد:

(۴) هیچ خدای مهربانی وجود ندارد.

و از ۴ به اضافه ۱ نتیجه می‌شود:

(۵) هیچ خدایی وجود ندارد.

درحقیقت شلنبرگ با مقدمه ۲ و ۳ یک قیاس استثنایی از نوع رفع تالی تشکیل می‌دهد و سپس از قضیه ۱ و نتیجه یادشده قیاس استثنایی دیگری از همان نوع تشکیل می‌دهد و از آن الحاد را نتیجه می‌گیرد.

شلنبرگ معتقد است که با ارائه این دلیل ما به استدلالی با قدرت قابل ملاحظه‌ای بر مبنای ناباوری عقلانی برای عدم وجود خداوند رسیده‌ایم (ibid: 83-84).

۳.۲ بررسی و نقد استدلال شلنبرگ درباره مسئله خفای الهی

ما در این قسمت سعی می‌کنیم نقدهایی را که از نظر ما به دیدگاه‌ها و استدلال شلنبرگ وارد است، مطرح کرده و توضیح دهیم.

۱. شلنبرگ در توضیح لوازم معرفت‌شناختی عشق الهی این‌طور عنوان می‌کند که چون اعتقاد غیرارادی است لازمه عشق خداوند به انسان‌ها این است که زمینه‌های اعتقاد به خودش را برای انسان‌ها فراهم کند. در نقد این دیدگاه باید گفت که اعتقاد به وجود خداوند به لحاظ فطری برای همه انسان‌ها وجود دارد، چون خداوند علت وجودبخش انسان‌هاست، و همه انسان‌ها به علم حضوری به او معرفت دارند. اما گناهان و غفلت‌ها مانع توجه و انتباه بعضی از انسان‌ها به این علم شده است؛ و چون انسان‌ها دارای اختیار هستند باید به وسیله این اختیار موانع این ادراک را از میان بردارند تا پس از برداشتن این موانع معرفت به خداوند به طور غیرارادی برای آن‌ها حاصل شود.

۲. در نقد این مسئله که شلنبرگ معتقد است ما می‌توانیم انتظار داشته باشیم که خداوند قرائن کافی برای باور به خودش را فراهم کند باید گفت که قرائن کافی وجود دارند و این

خود انسان‌ها هستند که باید با اختیار خود موانع درک این قرائن را از میان بردارند تا درک این قرائن برای آن‌ها حاصل شود.

۳. در نقد این مطلب که شلنبرگ معتقد است لادری گرایبی و شک در وجود خداوند و قائل بودن به هم‌ارزی معرفتی در مورد وجود او نمی‌تواند ناشی از قصور باشد چون قصور از روی خودفریبی و عدم بررسی درست دلایل باید شخص را به یکی از طرفین هم‌ارزی برساند، باید گفت که لزوماً چنین نیست و هیچ ضرورت منطقی در این مورد وجود ندارد. ضرورتی ندارد که خودفریبی، شخص را به پذیرش یکی از دو طرف قضیه برساند. امکان این وجود دارد که شخص از روی خودفریبی دلایلی را که به نفع وجود خداوند است نپذیرد و درعین حال رد منطقی برای این دلایل نداشته باشد و بنابراین از روی خودفریبی به سمت لادری گرایبی کشیده شود.

۴. مقدمه ۳ این استدلال درست نیست و ناباوری عقلانی رخ نمی‌دهد. درحقیقت هر ناباوری که رخ دهد ناشی از قصور در بررسی مدرک یا خودفریبی است. وگرنه خداوند مدرک کافی برای وجود خودش را فراهم کرده است. گرچه این قصورها در بعضی از موارد ممکن است به دلیل غفلت و بی‌توجهی شخص یا ایجاد موانع توسط افراد دیگر باشد، اما اگر چنین مواردی رخ دهد و این غفلت‌ها از وجود مدرک و وجود موانع مغرضانه نبوده باشد، باز هم دلیل بر توجیه الحاد نیست بلکه در این مورد عشق و رحمت الهی مستلزم این است که خداوند شخص را در مورد عدم اعتقادش بازخواست نکند؛ بنابراین استدلال شلنبرگ بر مبنای خفای الهی، الحاد را توجیه نمی‌کند.

۳. دیدگاه‌های پل موزر درباره مسئله خفای الهی

پل موزر از فیلسوفان تحلیلی معاصر است که رویکرد مثبتی نسبت به مسئله خفای الهی دارد. از نظر او مسئله خفای الهی نمی‌تواند الحاد را توجیه کند. او در بعضی کتاب‌ها و مقالاتش سعی کرده است تا تبیین مناسبی از مسئله خفای الهی ارائه دهد. برای انجام این منظور او ابتدا پرسش‌های مرتبط با وجود خداوند و انواع معرفت به او را بررسی می‌کند سپس مسئله خفای الهی را تبیین می‌کند.

۱.۳ انواع معرفت به خداوند

از دیدگاه موزر منظور ما از خداوند در این بحث خدای ضعیف حداقلی دئیسم، خدای خدااباوری فلسفی یا مسیحیت لیبرال نیست بلکه خدای قهار، عادل و مهربان ابراهیم، اسحق، یعقوب و مسیح است. از نظر او دو نوع خدااباوری وجود دارد. یک نوع خدااباوری ضعیف است که بر مبنای وجود مدرک و داشتن تبیین جامع برای اعتقاد به وجود خداوند است. از دیدگاه او حتی دشمنان خداوند هم می‌توانند این نوع خدااباوری را تأیید کنند. نوع دیگر خدااباوری از نظر او خدااباوری قوی است. در این نوع از خدااباوری شخص مایل به سیطره اقتدار و ربوبیت خداوند در زندگی خود است و مایل است که فرامین اخلاقی خداوند را اجرا کند و اهداف الهی را محقق سازد (Moser, 2002: 120-126).

همچنین او دو نوع معرفت را درباره خداوند مطرح می‌کند: معرفت گزاره‌ای که در آن شخص اعتقاد دارد که خدا وجود دارد؛ و معرفت فرزندوار که در آن، شخص خاضعانه و عاشقانه در برقراری ارتباط با خداوند پایداری و ثبات قدم نشان می‌دهد. معرفت فرزندوار مستلزم معرفت گزاره‌ای است یعنی شخص باید به وجود خداوند اعتقاد داشته باشد تا خاضعانه با او ارتباط برقرار کند اما معرفت گزاره‌ای لزوماً معرفت فرزندوار را به دنبال ندارد و شخص می‌تواند به وجود خداوند اعتقاد داشته باشد اما از او متنفر باشد (Moser, 2004: 49).

با توجه به این دو دیدگاه به نظر می‌رسد که از نظر موزر معرفت گزاره‌ای صرف به خداوند یک نوع خدااباوری ضعیف است و این معرفت فرزندوار است که می‌تواند خدااباوری قوی تلقی شود.

موزر همچنین به پدیده‌ای به نام بت پرستی معرفتی اشاره می‌کند. از دیدگاه او اگر ما برای شناخت خداوند به معرفت گزاره‌ای صرف اکتفا کنیم و زمینه رشد اخلاقی مان را با معرفت فرزندوار به او فراهم نسازیم در واقع او را به یک بت سهل الوصول و بدون تأثیر در زندگی‌هایمان تبدیل کرده‌ایم. از نظر او ما در معرفت گزاره‌ای متکی به یک معیار و دلیل هستیم اما معرفت فرزندوار یک معرفت برتر است چون اختیار انسان‌ها در آن نقش دارد (ibid: 104).

در واقع به نظر می‌رسد که موزر معرفت گزاره‌ای را چون مبتنی بر دلیل است غیرارادی می‌داند اما چون در معرفت فرزندوار خود شخص زمینه حضور مؤثر خداوند در بهبود

اخلاقی زندگی‌اش را فراهم می‌کند این نوع معرفت، اختیاری است. از نظر موزر این نوع معرفت با وجود این که بر مبنای استفاده انسان‌ها از اختیارشان بسط می‌یابد، یک معرفت قوی‌تر و مؤثرتر نسبت به معرفت گزاره‌ای است؛ زیرا چون در معرفت گزاره‌ای عمل اختیاری انسان‌ها نقش زیادی ندارد، خداوند در آن به آسانی به دست می‌آید و آن تأثیری را که معرفت فرزندوار بر زندگی اخلاقی انسان‌ها دارد نخواهد داشت؛ بنابراین این نوع معرفت یک نوع بت‌پرستی معرفتی خواهد بود که انسان‌ها را تا حدود زیادی در شناخت خداوند مستقل در تأثیر تلقی می‌کند.

۲.۳ تبیین و توجیه خفای الهی از دیدگاه موزر

پل موزر بعد از تبیین بحث انواع معرفت به خداوند، به موضوع اصلی بحث یعنی مسئله خفای الهی می‌پردازد. او سعی می‌کند خفای الهی را به گونه‌ای توجیه کند که از جانب این مسئله هیچ شکلی به وجود خداوند وارد نباشد.

موزر برای تبیین مسئله خفای الهی، محتوای متون مقدس مسیحی و دیدگاه اکثر مردم را در مورد خفای خداوند مورد مقایسه قرار می‌دهد:

۱. متون مقدس عبری و عهد جدید یک خدای کاملاً مهربان را که گاهی اوقات از مردم پنهان است، ارائه می‌کند. خدایی که گاهی اوقات حقیقت او کم‌تر برای مردم آشکار است؛

۲. بسیاری از افراد فرض می‌کنند که وجود یک خدای کاملاً مهربان اگر حقیقت داشته باشد برای هر انسان بالغ و عاقل روشن خواهد بود؛

۳. اما وجود خداوند برای هر انسان بالغ و عاقل روشن نیست؛

بنابراین به نظر می‌رسد که از دیدگاه موزر بسیاری از افراد با ۲ و ۳ یک قیاس استثنائی رفع تالی تشکیل می‌دهند که نتیجه می‌دهد که فرض بسیاری از افراد که وجود یک خدای کاملاً مهربان حقیقت دارد نادرست است؛ و چون خدای مورد نظر ما در این بحث خدای مسیحیت است که مهربانی و یزگی ذاتی اوست بنابراین بر مبنای آن نتیجه می‌گیرند که:

۴. ما می‌توانیم به لحاظ عقلانی انکار کنیم که خدا (به آن معنای مورد نظر مسیحیت)

وجود دارد (ibid, 2002: 132).

به نظر می‌رسد که مقایسه ۱ و ۴ نشان می‌دهد که بین دیدگاه متون مقدس مسیحی و آنچه در ذهن بسیاری از افراد درباره خفای خداوند وجود دارد، تناقض آشکاری واقع

شده است.

موزر دیدگاه متون مقدس مسیحی را قبول دارد و سعی می‌کند که توجیهی برای خفای الهی ارائه دهد. او معتقد است که خداوند احتمالاً گاهی اوقات به دلایل گوناگونی از مردم پنهان است (از جمله: الف) به مردم پیام‌مزد که آرزوی ارتباط شخصی با خداوند را داشته باشند و برای آن ارزش قائل شوند؛ (ب) ایمان سپاس‌گزارانه انسان‌ها به خداوند حتی در شرایط ناامیدکننده را تقویت کند؛ (ج) رضایت و اطمینان خاطر انسانی بیش از حد نسبت به خداوند و اهداف خداوند، را که موجب سهل‌الوصول تصور کردن خداوند و اهداف او می‌شود از بین ببرد؛ و (د) استقلال خودمحرانه انسانی که ناسازگار با تسلیم صادقانه در برابر خداوند است را از بین ببرد (Moser, 2004: 53).

از دیدگاه موزر خفای خداوند در بعضی از اوقات، مانع از بی‌حرمتی کردن انسان‌ها به وجود خداوند که مقدس و محترم است می‌شود. از نظر موزر چنین خفائی می‌تواند موافق با این فرمان مسیح در موعظه بر روی کوه باشد که «گوهر را در آخور خران نریزید» (Ibid).

از نظر موزر رویکرد منطقی به مسئله خفای الهی پاسخ بر مبنای اهداف الهی است: یعنی خداوند از آشکار شدن، حداقل برای زمانی برای بعضی از انسان‌ها خودداری می‌کند تا اهداف شخصی متنوع اخلاقاً جدی و محبت‌آمیز خود را درباره انسان‌ها تحقق بخشد. خداوند به خاطر اهداف گوناگونی پنهان است که یکی از این اهداف تغییر اخلاقی ما با اراده خودمان است. به طور کلی خداوند قصد دارد که ما را با عشق برانگیزد که همان‌گونه که او مهربان است مهربان باشیم، نه این‌که به وسیله عوامل خارجی چنین هدفی را تحقق بخشند (Moser, 2002: 135).

این‌که بعضی از ما با اراده خودمان اخلاقاً تغییر پیدا نمی‌کنیم و موجب تحقق نیافتن هدف الهی و موجب خفای او از خودمان می‌شویم ممکن است از عدم بصیرت ما و عدم موفقیت شخصی ما برای پذیرا شدن شایسته خداوند نتیجه می‌شود؛ یعنی شواهد برای وجود خداوند نقصی ندارد و شکست ما در پذیرش شواهد از واقعیت‌های روان‌شناختی و ارادی ما ناشی می‌شود. خود شواهد به‌خودی‌خود تا وقتی که شخص باورها و نگرش‌های مناسب برای پذیرش آن را از قبل کسب نکرده باشد، نمی‌تواند پذیرش خود را برای شخص به ارمغان آورد. موزر نگرش مناسبی را که لازم است شخص از قبل برای پذیرش خداوند داشته باشد «نگرش پذیرا» می‌نامد (ibid: 135-136).

بنابراین به نظر می‌رسد که از دیدگاه موزر مدرک کافی برای وجود خداوند در دسترس است اما لازمه درک آن داشتن نگرش پذیرا است. چون اگر شخص خضوع کافی نداشته باشد و در شناخت خداوند احساس استقلال کند ممکن است از طریق خودفریبی نسبت به شناخت مدرک نابینا شود؛ بنابراین لازم است که نسبت به مدرک یک نگرش پذیرا پیدا کند و قابلیت درک مدرک را در خود ایجاد کند.

چنان‌که خود موزر ادعا می‌کند موضع او مستلزم این است که ما می‌توانیم خفای الهی و وجود یک خدای مهربان را در یک سطح استدلالی شخصی و نه در یک سطح تبیینی جامع تطبیق دهیم. از نظر موزر ما باید بین دو قضیه الف) وقتی شما خداوند را به‌درستی جست‌وجو می‌کنید شما خداوند را خواهید یافت، و ب) وقتی شما خداوند را به‌درستی جست‌وجو می‌کنید شما یک تبیین جامع درباره این‌که چرا خداوند گاهی اوقات پنهان است پیدا خواهید کرد تمایز قائل شویم. قضیه الف متکی به قضیه ب نیست و بنابراین هیچ تبیین جامعی را درباره خفای الهی تضمین نمی‌کند. قضیه الف به موضوع اکتساب مدرک توسط شخص درباره حقیقت خداوند محدود می‌شود (ibid, 2002: 146).

درواقع به نظر می‌رسد که منظور موزر این است که به‌درستی و صادقانه جست‌وجو کردن خداوند مستلزم داشتن یک تبیین جامع و مدرک کلی برای توجیه این‌که خداوند چرا گاهی اوقات پنهان است نمی‌باشد؛ بنابراین به نظر می‌رسد که دیدگاه موزر در این‌جا این باشد که ارائه تبیین جامع درباره خفای الهی که بتواند خفای خداوند را به‌طور کلی و درباره تمام افراد توجیه کند ممکن نیست.

با این حال موزر مدعی است که فقدان تبیین مناسب ما درباره خفای الهی با این‌که هر شخصی مدرک خوبی درباره حقیقت و عشق خداوند داشته باشد در چالش نیست؛ بنابراین از نظر او هیچ شیوه قابل دفاعی برای تعمیم دلایل مسئله خفای الهی و این ادعا که این دلایل شامل همه انسان‌ها می‌شوند وجود ندارد و استدلال‌های تعمیم‌یافته در مورد الحاد یا لادری‌گرایی نمی‌توانند از خفای الهی نشأت بگیرند. بر این مبنا پل موزر نتیجه می‌گیرد که خفای الهی نمی‌تواند الحاد را توجیه کند (ibid: 146-147).

۳.۳ نقد دیدگاه‌های موزر درباره مسئله خفای الهی

با توجه به نظرات و توجیه‌هایی که از جانب موزر درباره مسئله خفای الهی مطرح کردیم

می‌توان گفت که نقدهای زیر به دیدگاه‌های او وارد است:

۱. موزر در بحث توجیه مسئله خفای الهی این موضوع را مطرح می‌کند که معرفت گزاره‌ای یک معرفت قوی نیست. در نقد این دیدگاه وی باید گفت که درست است که معرفت که به معنای شناخت صرف است با ایمان که علاوه بر شناخت شامل عمل بر مبنای شناخت نیز است تفاوت دارد، اما این موضوع مرتبط به مسئله خفای الهی نیست. درحقیقت آن چه در مسئله خفای الهی مطرح است این است که شخص مدرک کافی برای باور به خداوند را در دسترس ندارد و بنابراین به معرفت گزاره‌ای به وجود او دست پیدا نمی‌کند چه این معرفت منتهی به عمل بشود، چه نشود؛

۲. در نقد این دیدگاه موزر که خداوند به این دلیل پنهان است که زمینه رشد و تعالی انسان‌ها را فراهم کند این مطلب قابل طرح است که قرار دادن انسان‌ها در شرایط سخت و کمک نکردن به آن‌ها به منزله پنهان بودن خداوند و نبودن مدرک درباره وجود او نیست. خداوند انسان‌ها را آفریده که بر مبنای اختیار خود در این جهان عمل کنند و با رفتار درست در مواجهه با سختی‌ها به درجات عالی‌تری نائل شوند؛ بنابراین خداوند ملزم نیست که در هر شرایط سختی که برای هر انسانی روی می‌دهد فوراً موانع را از سر راه او بردارد و نمی‌توان چنین امری را دلیل بر پنهان بودن خداوند و به معنای خفای الهی تلقی کرد؛

۳. او ادعا می‌کند که ارائه تبیین جامع از خفای خداوند ممکن نیست. در این باره باید گفت که درواقع دلیلی که ارائه می‌شود اگر درست باشد با تحقق یافتن مصداق آن در هر فردی از افراد انسانی، درباره او صدق خواهد کرد و در نتیجه یک تبیین جامع خواهد بود؛ اما مسئله این است که مدرک و دلیل کافی برای اعتقاد به وجود خداوند برای همه انسان‌ها فراهم است، اما آن‌ها به دلیل غفلت و گناه نسبت به آن بی‌توجه هستند و عدم توجه افراد به یک امر دلیل بر نبود آن امر نیست.

۴. مقایسه دیدگاه‌های جان شلنبرگ و پل موزر درباره مسئله خفای الهی

از مقایسه دیدگاه‌های شلنبرگ شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در مورد دیدگاه‌های آن‌ها در خصوص مسئله خفای الهی به دست می‌آید. موارد زیر را می‌توان از شباهت‌های دیدگاه این دو فیلسوف درباره مسئله خفای الهی به‌شمار آورد:

۱. هر دو فیلسوف خفای خداوند را حداقل گاهی اوقات از بعضی از انسان‌ها تأیید

می‌کنند؛

۲. هم شلنبرگ و هم موزر از ویژگی مهربانی و عشق خداوند در تأیید مدعای خود بهره می‌گیرند؛

۳. هر دو فیلسوف در استدلال‌های خود در مورد مسئله خفای الهی بر اختیار و آزادی انسان تأکید دارند؛

۴. شلنبرگ و موزر هر دو بر یافتن باور در مورد خداوند برای اشخاص انسانی تأکید دارند و باور هر شخص انسانی به خداوند را مورد بررسی قرار می‌دهند.

تفاوت دیدگاه‌های شلنبرگ و موزر را در خصوص مسئله خفای الهی می‌توان به این صورت بیان کرد:

۱. شلنبرگ خفای الهی را توجیه‌گر الحاد می‌داند اما موزر معتقد است که خفای الهی الحاد را توجیه نمی‌کند؛

۲. شلنبرگ معتقد است که باور عقلانی به خداوند حتی نوع ضعیف آن می‌تواند موجب سپاس‌گزاری و اطاعت از خداوند شود هرچند که عشق خدای مهربان به بندگانش را مستلزم این می‌داند که مدارک مناسب را برای خداابوری قوی به لحاظ عقلانی برای انسان‌ها فراهم کند؛ اما موزر اساساً خداابوری مبتنی بر تعقل و معرفت گزاره‌ای را خداابوری ضعیف تلقی می‌کند و معرفت فرزندوار به خداوند از طریق برقراری ارتباط خاضعانه با او را خداابوری قوی تلقی می‌کند؛

۳. از نظر شلنبرگ چون عشق خداوند تبعیض‌ناپذیر است باید مدرک کافی برای اعتقاد به خودش را در اختیار هر فردی که در برابر آن مقاومت نمی‌کند قرار دهد، اما موزر بر صرف مقاومت نکردن اشخاص تأکید نمی‌کند بلکه لازمه معرفت فرزندوار به خداوند را خضوع و صداقت اخلاقی فرد در ارتباط با خداوند می‌داند؛

۴. شلنبرگ دلایل عقلانی و درحقیقت تبیین‌های جامع را در مورد مسئله خفای الهی مطالبه می‌کند اما موزر معتقد است که یافتن تبیین جامع در مورد خفای الهی غیرممکن است؛

۵. شلنبرگ از این‌که خداوند گاهی اوقات پنهان است، برای اثبات الحاد به طور کلی و نه فقط در مورد بعضی از افراد کمک می‌گیرد، اما از دیدگاه موزر دلایل مسئله خفای الهی قابل تعمیم نیستند و نمی‌توان از آن‌ها در توجیه الحاد استفاده کرد.

۵. نتیجه‌گیری

از بررسی و مقایسه دیدگاه‌های جان شلنبرگ و پل موزر درباره مسئله خفای الهی نتایج زیر حاصل می‌شود:

اولین نتیجه بحث‌های این مقاله، مرتبط به این موضوع است که شلنبرگ در توجیه مقدمه ۲ استدلال خود برای اثبات مسئله خفای الهی بیان می‌کند که لازمه عشق خداوند به انسان‌ها این است که مدرک مناسب کافی را در مورد وجود خودش برای آن‌ها فراهم کند؛ که البته در بحث‌های ما بیان شد که اساساً به دلیل وابستگی وجودی انسان‌ها به خداوند، علم به وجود خداوند به طور فطری برای همه انسان‌ها حاضر است و گناه و غفلت خود انسان‌هاست که مانع از درک حقیقت خداوند می‌شود. دلایل عقلی بسیاری نیز برای اعتقاد به وجود خداوند هست که قابل دست‌یابی برای همه انسان‌ها هستند؛ بنابراین این دیدگاه موزر نیز که خداوند از انسان‌ها به دلایل خاصی پنهان است و معرفت گزاره‌ای و باور عقلانی به او یک معرفت ضعیف و بی‌فایده است نمی‌تواند قابل قبول باشد. درست است که برقراری رابطه خاضعانه و صادقانه با خداوند می‌تواند غفلت ما را از علم حضوری که به او داریم از بین ببرد و حقیقت وجودی او را برای ما آشکارتر سازد، اما برقراری چنین ارتباطی بدون معرفت گزاره‌ای به وجود او ممکن نخواهد بود و هر کس وارد ارتباط با خداوند می‌شود یقیناً به وجود او معتقد است و این اعتقاد را به عنوان مقدمه ارتباط و در نتیجه یافتن معرفت فرزندی نسبت به خداوند پذیرفته است.

به عنوان نتیجه دوم مقاله، در مقایسه این خواسته شلنبرگ که خداپاوران باید دلیل عقلی برای خفای خداوند ارائه کنند و ادعای موزر که یافتن تبیین جامع برای خفای الهی غیرممکن است، باید گفت این‌که خداوند در شرایط خاصی ظاهراً از کمک کردن به افراد مؤمن خودداری می‌کند، به معنای نبود مدرک کافی برای وجود او، پنهان بودنش و توجیه الحاد نیست تا رخ دادن این امور را به معنای فقدان تبیین جامع برای خفای الهی تلقی کنیم؛ بنابراین این خواسته شلنبرگ در مورد ارائه دلیل برای خفای الهی از سوی خداپاوران قابل پاسخ‌گویی است. پس این ادعای موزر که نمی‌توان تبیین جامعی برای خفای الهی ارائه کرد، قابل قبول نیست.

نتیجه سوم این است که موزر مدعی شده است که خفای الهی منافاتی با داشتن دلایل شخصی برای وجود خداوند و اعتقاد شخصی به او ندارد؛ که در پاسخ به آن باید گفت که

منظور افرادی مثل شلنبرگ از ارائه دلیل به نفع مسئله خفای الهی این است که این دلایل به طور عمومی الحاد را توجیه می‌کنند، و می‌توانند توسط ملحدانی که خداوند را پنهان می‌دانند علیه خداباوری مورد استناد قرار گیرند که چرا خدای کاملاً مهربان برای همه آشکار نیست؛ بنابراین این که بعضی از انسان‌ها شخصاً خداوند را جست‌وجو کرده‌اند و یافته‌اند، نمی‌تواند خداباوری را به طور کلی و برای همه انسان‌ها، موضوعی که افرادی مثل شلنبرگ به استناد خفای الهی درصدد نفی آن هستند، توجیه کند؛ بنابراین برخلاف دیدگاه موزر این که خفای الهی الحاد را توجیه نمی‌کند، نیازمند ابطال دلایل مبتنی بر خفا است.

نهایتاً در مجموع باید درباره مسئله خفای الهی این طور نتیجه گرفت که خداوند به لحاظ معرفتی مدرک کافی را در اختیار همه انسان‌ها قرار داده است و بنابراین از آن‌ها پنهان نیست؛ و این که چرا وجود او روشن‌تر از این نیست به خاطر قصور خود انسان‌ها در توجه و دستیابی به مدارک است. برهان شلنبرگ که سعی دارد (به عنوان قوی‌ترین برهان) الحاد را بر مبنای خفای الهی توجیه کنند چنان‌که نشان دادیم مغالطه است. توجیه خفای خداوند نیز مطمئناً قصور خود انسان‌ها در یافتن مدرک کافی برای باور به او یا نپذیرفتن آن مدرک (حضور یا اکتسابی) است. پس می‌توان این طور نتیجه گرفت که خداوند از انسان‌هایی که صادقانه و به شیوه درست او را جست‌وجو می‌کنند هرگز پنهان نخواهد بود.

منابع

- Howard-Snyder, Daniel, Paul. k. Moser (2002). 'Introduction: The Hiddenness of God' In *Divine Hiddenness: New Essays*, Daniel Howard-Snyder & Paul. k. Moser (eds.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Moser, Paul. k. (2008). *The Elusive God*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Moser, Paul. k. (2004). 'Does Divine Hiddenness Justify Atheism?', In *Contemporary Debates in Philosophy of Religion*, ed. Michael Peterson (ed.), Malden, MA: Blackwell.
- Moser, Paul. k. (2002). 'Cognitive Idolatry and Divine Hiding', In *Divine Hiddenness New Essays*, Daniel Howard-Snyder & Paul. k. Moser (eds.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Schellenberg, J. L. (2006). *Divine Hiddenness and Human Reason*, Ithaca NY: Cornell University Press.
- Schellenberg, J. L. (2005). 'The hiddenness argument revisited (I)', *Religious Studies*, No.41.
- Schellenberg, J. L. (2004). 'Does Divine Hiddenness Justify Atheism?', In *Contemporary Debates in Philosophy of Religion*, Michael Peterson (ed.) Malden, MA: Blackwell.
- Swinburne, Richard (1981). *Faith and Reason*, Oxford: Clrandon Press.